

گفتم حکایتی و مکرر نمی‌کنم

بناهای بلند را علم و کتاب و دانش برپا نگاه داشته است. بناهایی به‌حشمت و عظمت تخت جمشید، قد نمی‌کشند و نمی‌کشید مگر آن که در تالارهای آینه‌گونش کتاب‌های فراوان قد کشیده باشند. آن قفس‌های کتاب و آن ستون‌های بلند سوختند اما آن کتاب‌ها به‌اعتقاد من نسوختند. با اسکندر به‌یونان آن روز رفتند. مغولان اما بیشتر کتابسوزی کردند، و‌گرنه امروزه روز مغولستان نیز دست کمی از یونان نداشت، و آنان در عرصه دانش نیز پهلوانانی داشتند.

آنان بسیار تا بسیار کتابخانه و شهر و کودک و پیر و جوان را به‌آتش کشیدند، اما فکر و فرهنگ ایرانی و پارسی از پس این همه هجوم و حمله و آتش و زخم، تا هنوز هست و تا هنوز نفس می‌کشد و تا هنوز در شمار رشیدترین و بالنده‌ترین فرهنگ‌های جهان ایستاده است.

جای بسا خوشوقتی‌ست که دو فرهنگ بالنده ایرانی و هندی در روزگاری نه چندان دور، دست به‌دست یکدیگر داده بودند و در جاده تفکر و اندیشه و فکر و فرهنگ، هم‌گویی از آنان بود و هم‌میدان. این همه نواب و وزیر و وکیل دانشمند ایرانی و آن همه هنرمند و شاعر و عالم و عارف و آن همه کتاب‌ها که شاهدند و تاریخ که شاهد است و خداوند بزرگ نیز شاهد است که راست می‌گویم.

اسکندر یک‌بار آمد و تخت جمشید را با همه تالارهای پر از هنر و آیین و کتاب‌هایش به‌آتش کشید و رفت. دیگر بار مغولان آمدند و تا هنوز هستند! برآستی مغولان کیستند؟ آیا این کتابسوزان باید هم‌واره در هیأت سوارانی بر اسب تیزپای و تیغ و سپر و شمشیر بر کف باشند؟

یا از میان این همه فرصت سوز - که گاه خود ماییم - نیز می‌توان کسانی را یافت که پاس کتاب و دانش و جوانمردی را نداشته‌اند و از کنار این همه زلالی، بی‌تفاوت می‌گذرند و نه جان خویش را سیراب می‌کنند و نه در مشک خویش، آبی برای تشنگان می‌برند، بی‌تفاوتانی که تنها دغدغه شان به‌دست آوردن نانی و نامی و مقامی ست و بس.

مغولان یک‌بار آمدند و اسکندر یک‌بار آمد و اینان تا هنوز و تا همیشه بر این سفره و بر این خوان رنگارنگ نشسته‌اند و آب را نیز از تشنگان دریغ می‌کنند و راه را بر مسافران اندیشه و فرهنگ می‌بندند!

و این است حکایت کتاب و مخطوطات در روزگاری که خطوط دیگر شده است و انسان‌ها دیگر شده‌اند و انسانیت دارد دیگر می‌شود.

و باز کتاب است که ما را به‌خویش باز می‌گرداند و کتاب است که دیگر بار بر زخم‌های کهنه ما مرهم می‌نهد.

این را گفتم و به‌قول آن بزرگمرد می‌گویم ادامه این قصه را که:

گر رو به‌تو آورده‌ام از روی نیازی ست و در دسری می‌دهمت از سر دردی ست
و خدا را شکر که این جماعت که منش دیده‌ام و منش می‌شناسم را دردی ست در
جان و عهدی است با جانان.

و پیشتر با همین جماعت، بزرگان ادبی و فرهنگی ما بر یک دسترخوان نشسته‌اند و با خاطراتی خوش برخاسته‌اند.

ما امانتداران آن چراغ روشنیم. ما می‌آییم و می‌گذریم و تنها اگر جانی هشیار و دلی بیدار و ذوقی سرشار داشته باشیم در خاطره‌ها می‌مانیم و اگرمان هوای خودخواهی و نفی دیگران باشد همانا چونان کفی و خاشاکی را مانده‌ایم بر آبی و این اقیانوس موج و این رودهای زلال می‌مانند و ایران و هند باستان را از این دوستی و از این همدلی داستان‌هاست که شنیدنش را چندین هزار و یک‌سال حوصله می‌خواهد.

و از مولانا گفتیم و در نی مثنوی دمیدیم و از جدایی‌ها شکایت کردیم و آمدیم تا به‌بیدل رسیدیم و در انجمن بیدل از رودکی تا فردوسی و خیام و سعدی و مولانا و

امیر خسرو و حسن دهلوی را بازخواندیم و هنوز این بازخوانی و این حکایت دوام دارد و باشد که بماند و بمانند یاران.

به شهادت این دو شمارهٔ اخیر و قلندرانی که با قلم‌شان جلوی مغولان فرهنگ ایستادند و پاس جوانمردی را داشتند این بار نیز ماییم و یاران یکدلما که دل یک‌دله کرده‌اند و با مایند و با عشق‌اند و با زبان پارسی‌اند و با پارسیایی.

اگرچه هنوز هم بر همان حرفم که مغولان نیز هستند تا هنوز و تا همیشه و این مغولان که می‌گویم نمادی ست از خونریزان و ناجوانمردان، ورنه از همین جماعت و قبیله - حال از ارلاس یا برلاس - بیدلی نیز قد کشیده است که عبدالقادر است و بیدل است و در روزگار خویش و روزگاران بعد نیز مولانای رومی و بلخی را مانند است، که او همدل است و همزبان و هم دین و هم فرهنگ - حتی اگر به طایفتی از مغولانش منسوب کنند او از ماست و با ما و در دل‌های ما.

اما مغولان کیانند؟

آنان که کتاب‌ها را در قفس‌ها زندانی می‌کنند و آب را از تشنگان دریغ می‌کنند. آنان که جماعت تشنهٔ اهل فرهنگ را از نوشیدن و نوشدن باز می‌دارند، جز از قبیله ناجوانمردان نیستند.

آنان که خور و خواب را بردست نوازش کشیدن بر سر کتاب ترجیح داده‌اند و عمری را جز به بطلالت و فرصت سوزی سپری نکرده‌اند، و نان زبان پارسی را خوردند و لام تا کام به زبان پارسی تکلم نکردند نیز - به گمان من اگر از قبیلهٔ ناجوانمردان نباشند - از جوانمردی نیز چندان نصیب و بهره‌ای نبرده‌اند. می‌گویم و دوباره می‌گویم و هزار باره می‌گویم که زبان پارسی فدایی می‌خواهد و عاشق می‌خواهد که این زبان، زبان شوریدگان عاشق است و زبان موخدان پارسا.

جوانمرد از این دست استاد بزرگ ما و شما - نذیر احمد - بود که با علم و دانش و فروتنی بی‌نظیر می‌نمود و یک عمر در جادهٔ فکر و فرهنگ و انسانیت گام برداشت و تا آخرین لحظات عمر پر برکتش را جز با نوشتن و خواندن سپری نکرد. خاک بر او خوش باد و بهشت او را نصیب باد - آمین!

جوانمرد استاد سید امیر حسن عابدی‌ست که با این کهولت و پیری تا هنوز می‌نویسد و تا هنوز در پی یافتن نکاتی تازه در سرما و گرما خود را عصا زنان به کتابخانه می‌رساند و می‌گوید و می‌نویسد و می‌خواند و می‌نوشاند که عشق و عرفان و ادب پارسی با همین رنج‌ها و همین مرارت‌ها و همین سرسختی‌ها قد کشیده است. درختان پربار، فروتن ترند همیشه و اینان از فروتن ترینانند که ذکر خیرشان رفت و از این دست استاد جوانمرد در هند امروز هم - بمنه و کرمه - کم نیست:

شکر خدا که قبله و شور و نماز هست

زین دست اهل درد و جنون هست و باز هست...

و این شماره نیز از برکت نفس‌های گرم و قدم‌های فروتن و قلم‌های مهربانی شکل گرفته است که تا هنوز پاسداران زبان پارسی در این دیار باستانی‌اند. دیر بپایند و بسیار بمانند که سایه‌شان خود، آفتاب دیگری است.

روزی در بزرگداشت استادی کهنسال از جماعت اندیشه هند گفتم که ما از استادان زبان فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکستان حتی توقع کمتری نسبت به استادان زبان فارسی هند داریم، چرا که آنان در سرزمینی درس می‌گویند که تمام مردمانش به آن زبان تکلم می‌کنند و اینان در سرزمینی که زبان فارسی با داشتن بزرگترین گنجینه کمترین مخاطب را دارد و جبران این کاستی را تنها شما باید بردوش بکشید و دردا و دریغا که بسیاری حتی بار اندک خویش را از دوش افکنده‌اند و بسیاری با نام‌های پرطمطراق استاد و پروفیسور هنوز حتی یک کتاب نسخه خطی از گنجینه‌های زبان فارسی را تصحیح و مقابله نکرده‌اند و در کارنامه ادبی‌شان جز چند مقاله و یک پایان‌نامه چیزی نیست! اما از سوی دیگر بسیاری یکه و تنها ایستاده‌اند و خواب را و آسایش را از خود دور کرده‌اند و تنها و تنها بی‌هیچ مزد و منتی به فرهنگ راستین و انسانیت خدمت کرده‌اند. از این روست که در هند، استاد زبان فارسی بودن رسالتی بزرگ می‌طلبد و اجری اندک. اما به قول آن شاعر بزرگ و پیشکسوت ابوعبدالله جعفر ابن محمد رودکی:

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری

آنان که سالارند و اهل فضل‌اند و بزرگواری این کلام را به تمامی درمی‌یابند و مگر نه آن‌که در ایران خودمان نیز همیشه کارهای بزرگ فرهنگی را کسانی کرده‌اند که

در اوج فقر و تنهایی، تنها دل به خدا سپرده بودند و عهد خود را با خدا محکم کردند، وگرنه آنان که ادبیات پارسی را وسیله رسیدن به آب و نان و جاه دنیوی‌شان کرده‌اند، دزدانی بیش نیستند که از نردبان فرهنگ بالا رفته‌اند و سرنوشتی خوش در انتظار آنان نیست.

این شماره از مجله به «نسخ خطی فارسی» در هند تعلق دارد. شاید در بین این سه شماره آخر قند پارسی این شماره با دشواری‌های بیشتری همراه بود و فرصت زیادی را طلب کرد و با همه کاستی‌هایی که دارد به اعتقاد ما کاری ست درخور و بایسته که پیش از این می‌توانست با جدیتی بیشتر طرح‌ریزی و پیگیری شود و به اعتقاد بسیاری از خبرگان این وادی، این قصه می‌تواند ادامه‌ای نیک و فرجامی نیک‌تر داشته باشد و این رشته سری دراز دارد و سر این رشته در دست هرکسی ست که نام پژوهشگر و استاد زبان فارسی را در هند با خود یدک می‌کشد و تمام این سرهای رشته به یک رشته و آن توحید و عشق ختم می‌شود.

و موریانه‌ها نیز مغولانی دیگرند و این موریانه‌ها تنها کتاب‌ها را نمی‌خورند که روزهای عمر مرا و تو را نیز می‌جویند و تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است. به قول بیدل:
من نمی‌گویم زیان کن یا به فکر سود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زود باش

و حافظ و مولانا و بیدل و همه آنان که کاری کردند برای آخرت خویش و دیگران، زود بودند و زود قدر رسیدن را دانستند و زود چشم از خواب و خور برداشتند. زود باشید یاران من که وقت نیست و این همه کتاب و این همه حنجره باز و این همه دست‌های برآمده از آستین قفسه‌ها که ناله می‌کند که آیا کسی نیست که ما را دریابد؟

آیا جوانمردی؟ یاری؟ عیاری؟

بر آنیم تا بار دیگر و بارهای دیگر در موضوع نسخ خطی هند بنویسیم و شاید اگر لطف حضرت حق و یاری بی‌دریغ شما نصیب‌مان شد نشریه‌ای مستقل در خصوص نسخ خطی در هند راه اندازی شد و همتی بدرقه راه کسی که این مسیر را به سلامت به مقصد و مقصود رساند.

اما هر که باشد و هر زمان که این مهم دست دهد اگر نگوئیم همه که بخشی از این خزاین الهی و عرفانی با همت و سعی و مدد شما و استعانت از حضرت دادار باید به جان‌های مشتاق هدیه شود.

در شماره‌های دیگر نیز بر آنیم تا موضوعی کردن مجله را همچنان دوام دهیم که موضوعاتی چون نسخه‌های سنگی فارسی در هند و سرنوشت چاپخانه‌های نسخ سنگی هند و سفرنامه‌های شبه قاره از موضوعاتی است که به سنت گذشتگان حرمت می‌نهد و ویژه‌نامه‌ای در خصوص ادبیات فارسی و شعر و نثر و داستان در ایران و هند امروز نیز شماره‌ای دیگر خواهد بود که سنت را با مدرنیته و نوآوری - لاقلاً در شکل ظاهری - آشتی خواهد داد، و گرنه بسیارند سنت‌هایی که از نوآوری لبریزند که به قول بیدل:

بیدل تجدیدیست لباس خیال من گر صد هزار سال برآید کهن نیم

و بسیارند مدرن‌هایی که حتی به اندازه قدما حظ و بهره‌ای از نوآوری ندارند. و تلفیق درست و فهم کامل این مقوله - سنت و نوآوری - می‌تواند زندگی و هنر و امروز و فردا و حال و مقام ما را رقم بزند.

فهم درست‌تر این مقوله به ما کمک می‌کند که هم نسخ خطی را ارزش نهمیم و هم علوم و هنر روز را پاسداری کنیم. درست مثل راننده‌ای که هم نگاهش به جلوس و هم از آینه، عقب را می‌نگرد ما نیز در زندگی امروز و فردای خود هم باید آینده و حال و پیش روی را ببینیم و هم نیم‌نگاهی به گذشته داشته باشیم و از آن عبرت و پند بیاموزیم.

و اگر میدان تحقیق و تفحص را تنها به دانشگاه محدود نکنیم و در کنار کار با استادان و پژوهشگران و اهل علم در دانشگاه‌ها، گوشه‌نشینان به دور از ادعا و استادان و طلاب حوزه‌های علمیه و شاعران و ادیبانی که به شیوه‌های سنتی کار می‌کنند را نیز ببینیم، آن گاه سنت و نوآوری را باهم آشتی داده‌ایم.

و کاش جماعت اهل پژوهش و تحقیق چون گذشته دور، امروز نیز در حوزه‌های علمیه میدان‌داری کنند و دانشگاه، حوزه را یار خود ببیند و از تجربیات هم سود جویند و دین و ملیت دست در دست هم نهند و دوران باشکوه فرهنگی و عصر طلایی آن تکرار شود.

کاش دیگر بار ایرانیان و هندیان در کار نوشتن مقالات و کتاب‌ها و تصحیح متون دست یکدیگر را به گرمی بفشارند و از هنر و فکر و دانش یکدیگر سود جویند. و به‌شهادت همین شماره از قند پارسی این اتفاق مبارک افتادنی‌ست و این مهم انجام شدنی‌ست و باید خواست و استعانت از او گرفت و پا در رکاب شد.

بسیارند متون ارزنده و اندیشه‌های نابی که مستشرقین امروز و دیروز برای ما به‌یادگار گذاشته‌اند و ترجمه درست آنان می‌تواند به‌مدد استادان زبان فارسی هند، قابل دسترس باشد و از سویی اندیشه‌های دانشمندان و پژوهشگران ایرانی و هندی نیز به‌آنان معرفی شود.

هنوز بسیارند کتابخانه‌های خطی که در گوشه و کنار هند بی‌شناسنامه و فهرست‌اند. و تا این فهرست‌ها نوشته نشود و در وب سایت‌های ایران و هند درج نشود، کار تدوین فهرست مشترک نسخ خطی هند همچنان به‌تعویق می‌افتد و وقت آن است که در یک تلاش دسته جمعی و یک برنامه‌ریزی دقیق و علمی ده‌ها جلد فهرست مشترک نسخ خطی فارسی هند را تدوین کنیم.

در سال‌های اخیر چندین دوره آموزش نسخ خطی در مرکز تحقیقات و دانشگاه‌ها و مراکز نسخ خطی هند انجام شده است و مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو آمادگی برگزاری دوره‌های آموزشی بیشتر را نیز دارد.

در این شماره فهرست فهرست‌های نسخ خطی هند را درج کرده‌ایم و در کنار آن به‌معرفی وب‌سایت‌های فعال در زمینه نسخ خطی فارسی پرداخته‌ایم. باشد که از این رهگذر آشنایی و آشتی بیشتری بین پژوهشگران نسخ خطی ایران و هند انجام گیرد.

همچنان مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو چشم انتظار قدم یکایک شما استادان زبان فارسی و پژوهشگران نسخ خطی هند می‌ماند و دست یکایک شما را برای همکاری بیشتر می‌فشارد و آمادگی این را دارد تا با همکاری ناشران و مراکز فرهنگی ایرانی بخشی از تلاش‌های ارزنده و تحقیقات نوین شما را در عرصه نسخه پژوهی در ایران و هند به‌چاپ برساند.

گفتم حکایتی و مکرر نمی‌کنم و روزگار مکرر نکرده است و هنوز بر همان عهد است و در این میان انتخاب با توست که بخواهی بمانی یا نباشی. برخی کوچک‌اند و

با همه کوچکی جلالتی بزرگ می‌خواهند، دو روزی شاید از این اسب سواری گرفتند
اما بر زمین خواهند خورد. تنها سلحشوران و سواران راستین به سرانجامی خوش لبخند
خواهند زد و راه دیگری نیست یا منش نمی‌دانم.

این است که باید از راه رفت و با اهل راه و اهل دل و با جماعت، که دست خدا
با آن‌هاست.

الهی الهی! چنین باد که حلقه این جماعت همواره جمع باشد و خاطرشان مجموع و
دل‌هاشان آفتابی.

به حق محمد و آل محمد ان شاء الله. آمین.

بیست و هشتم آبان ماه ۱۳۸۷ ه.ش، علی رضا قزوه